

اسلام و مالکیت

با این نظر منشأ شکل اجتماع و حرکت تاریخی، انسان است؛ چه اصول ثابت انسانی حاکم بر محیط گردد، یا انسان محکوم محیط اجتماع و وسائل و

شکل اجتماع و حرکت تاریخ

چگونگی اقتصاد شود. در واقع محرك تاریخ (دینامیک آن)

۱- برای کشف علل و فلسفه پیدایش حکومتها و تمدنها و تحولات تاریخی، دانشمندان و محققین تاریخ شناس بررسی‌هایی کرده و نظریه‌های مختلفی داده‌اند. چون علم فلسفه تاریخ از علوم مستحدثه و در حال تکامل است تا کنون به نتایج و نظریه‌های کلی و قاطع و جامعی که همه جهات و نواحی تاریخ را دربر گیرد و به همه ادوار تاریخی و اطوار آن و در همه جا صدق کند نرسیده‌اند و آنچه بآن رسیده‌اند نتیجه تجربیاتی است که اگر در بعضی موارد صادق باشد در همه موارد گذشته و آینده تاریخ صادق آن قطعی نیست.

اول کسیکه بشهادت دانشمندان شرق و غرب تاریخ را از صورت وقایع نگاری خارج کرد و به فلسفه تاریخ و بررسی کشف علل حوادث تاریخی پرداخت، ابوزید عبدالرحمن محمد بن خلدون مالکی از اهالی اشبیله، بوده است (متوفای سال ۸۰۸ هجری قمری در قاهره)

ابن خلدون در مقدمه مشهور تاریخ خود به تحقیق علل ولادت و مرگ تمدنها و حکومتها پرداخته و نخست باین نتیجه رسیده که مهمترین علل پیدایش تمدنها و حکومتها قدرت قوای معنوی و اخلاقی و جسمانی است و علت مرگ و از میان رفتن آنها انحطاط این قوا میباشد؛ سپس چنین نتیجه گرفته که چون مردم بیابانی و قبائل چادر نشین در زندگی طبیعی و دشوار صحراء بسر میبرند قوای جسمی و نفسانی آنها همیشه نیرومند و تعصب قبیله‌گی و قومی آنها شدید است

اسلام و مالکیت

تضاد قسوی ثابت و روح سرکش بشری با وضع اجتماع ولذات و شهوات حیوانی، با احتیاجات ولذات و عوامل محیط میباشد .

و پیوسته دارای تحرك و نشاط میباشد؛ بخلاف شهر نشینان که چون در رفاه و آسایش بسر میبرند همواره قوای جسمی و معنویشان رو بضعیفی رود و از این حیث در معرض فناء و زوال میباشد ، براین پایه و عقیده همیشه ایلات و قبائل مولد تمدنها و حکومتها میباشد .

بعضی از محققین فلسفه تاریخ ، بیشتر به آثار و وضع جنس انسانی و آب و هوا و اوضاع طبیعی و اقلیمی متوجه شده اند و اینها را مؤثر در اخلاق و عادات و تمدنها میدانند . بعضی منشأ اصلی اخلاق و عادات و تمدنها را عقده های نفسانی میپندارند . فروید و پیروان وی بمقده های درونی بخصوص عقده های ناشی از غریزه جنسی تکیه کرده اند .

اقتصادیون قرن اخیر تمدنها و اوضاع اجتماعی را مبتنی بر وضع و روش اقتصادی میدانند . مارکس و پیروان و همفکران وی عوامل و وسائل تولید را یگانه منشأ و زیر بنای جوامع و تحولات و اخلاق دانسته اند ولی برای انحصار تأثیر هر يك از این عوامل و علل با بررسی هائیکه در تأثیر آنها شده و ادله ایکه ذکر کرده اند ، هیچ دلیلی ندارند و صاحب نظران ، مستقیم و غیر مستقیم به دخالت شعور و اراده انسان معترفند . پیروان مارکس با تبلیغات خاص و برداشته خود عملاً به بیدار کردن شعور و به تقویت اراده طبقات محرومی پرداختند ؛ این روش عملی بدون هیچ توجیه نشان میدهد که تضاد طبقات به تنهایی منشأ اثر و تحرك نیست و انسان یکسره مقهور عوامل اقتصادی نمی باشد

اسلام و مالکیت

در تصادم قوای عالی انسانی با عوامل اقتصادی و لوازم و آثار آن اگر انسانیت مقهور و محکوم شد، تضاد طبقاتی رخ میدهد؛ این تضاد اگر بصورت حاد درآید یا طبقات باهم از

پیش از هر کتاب و نظریه‌ای، آیات قرآن در بیان حوادث تاریخی به علل و اسرار بقاء و فناء و سعادت و شقاوت اقوام و ملل توجه داده. از نظر قرآن مؤثرترین علل بقاء و فناء ملل و اقوام و ترقی و انحطاط آنان هدایت و ضلالت است. هدایت فکر بنیاد ایمان توحیدی و دریافت قوانین کلی خلقت و حیات و عمل به خیر و حق و صلاح، و با گمراهی از اینها، قرآن نشان میدهد که اشخاص و اقوامی با هدایت بحق و راه مستقیم قدرت یافتند و دارای هر گونه نعمت شدند و مردم و مللی با داشتن هر گونه قدرت و وسیله و پیشرفت چون از دعوت پیغمبران و مصلحین سرپیچیدند و بگمراهی خود ادامه دادند در برابر نظام عمومی حیات و قدرت حق نابود و فانی گشتند: «الم تر کیف فعل ربك بما دارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد و ثمود الذين جا بوا الصخر بالواد و فرعون ذي الاوتاد الذين طغوا في البلاد فاکثروا فيها الفساد، فصب عليهم ربك سوط عذاب. ان ربك لبالمرصاد.» «كانوا اشد منهم قوة و آثاراً في الارض» «اثار و الارض و عمروها اکثر مما عمروها» اینگونه آیات بسیار در قرآن آمده.

توجه و تذکر به هدایت و مردم هدایت یافته به صراط مستقیم و کسانی که مورد خشم گردیدند یا گمراه شدند، بصورت دعا در سوره حمد آمده که جزء نماز و دعاء شبانه روزی مسلمانان میباشد.

چون همشاً هدایت و ضلالت، افکار و قوای مختلف و متضاد انسان مرید و مختار میباشد، پس اساس و زیر بنای حرکت تاریخ، انسان و قوای انسانی است.

اسلام و مالکیت

میان میروند و دنبال آن آثار اجتماع و تمدن هم در تاریکی نیستی فرو می‌رود یا در آغاز طبقه حاکم و غالب و سپس طبقه مغلوب راه فنا را در پیش میگیرد. بهر حال بالای سر آثار و بناهای باشکوه و کاخهای ظلم و بیدادگری آنها نقش ثابت و آیه حکمت و کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم^۱ خوانده می‌شود. اگر (بفرض) مبادی انسانی حاکم شد و عوامل و انگیزه‌های مادی را محکوم یا طرد نمود و در اثر آن تضاد و حرکت از میان رفت نتیجه آن نیز سکون سپس فناست^۲ زیرا حاصل حاکمیت لذات حسی و وسائل و آثار آن گرائیدن بخود (خود پرستی) است و حاصل حاکمیت مطلق مادی انسانی سکون و متلاشی شدن فرد است، چون پایه اجتماع و حیات بشری بر استقلال فرد در ضمن مصلحت و منفعت اجتماع است عدم این توازن، اجتماع را متلاشی می‌کند.

طریق بقا و تکامل مستمر اینست که در میان مبادی انسانی که منشأ از خود گذشتن است و انگیزه‌های شهوات (موجبات بخود پیوستن) که از لذات حسی و احتیاجات انگیخته می‌شود تعادل و توازنی ایجاد شود تا هر یک بر دیگری چیره نگردد، و از تصادم این دو قطب متضاد بشری است که تکامل معنوی و مادی

۱- آیات ۳۵ و ۳۶ سوره دخان، چه بسیار بوستانها و چشمه‌ها و کشتزارها و جایگاهها و مقامهای ارجمند را پس از خود بی سرپرست گذاردند؟

۲- چنانکه در سرزمینهای اسلامی دهند بعد از آنکه روح حقیرستی و تقویت نیروهای معنوی و انسانی بدون مسئولیت و انزوای از دنیا و جدای از کار و تولید (عرفان و تجرد) غالب و حاکم شد گرفتار سکون و محکوم دیگران شدند و از میدان زندگی بر کنار گردیدند.

اسلام و مالکیت

متوقف نمی‌شود و نیروهای فردی و اجتماعی پیش می‌رود .
انگیزه‌های فردی - خود بینی و لذت و نفع جوئی - را
احتیاجات و ضرورت های حسی و مادی پیوسته بر می‌انگیزد
و تحکیم و تقویت میکند و از این جهت برای انگیزش آن محرك
دیگری لازم نیست ^۱ ولی مبادی انسانی را باید بوسیلهٔ تعلیم و
تربیت نافذ و عمیق برانگیخت و تقویت و تحکیم نمود تا مانند
صخرهٔ محکمی طغیان موج شهوات را برگرداند و تعدیل نماید.
تعلیم و تربیت نافذ و عمیق که در زمینهٔ ایمان و اصلاح
نفسیات باشد میتواند مبادی انسانی را تحکیم نماید (هو الذی
بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یعلمهم الكتاب
والحکمة) ^۲ آن ایمانی زمینهٔ نفسانی دارد که خواست فطرت
(سرشت اولی عقل) و مورد تصدیق عقل استدلالی باشد. قدرت
خواهی و کمال یابی و پیوستن بآن مهمترین انگیزهٔ فطرت و
در یافت مبدء قدرت و علت پیدایش مطلوب ترین خواست عقل
استدلالی است . همین انگیزهٔ فطری و عقلی منشأ قدرت

۱ - در جوامعیکه روبانهدام میرود عیاشی و لذات بیش از
ضرورت با وسائل مختلف ترغیب می‌شود و باین وسیله قوای معنوی
افراد ذوب میگردد ... و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفیها
ففسقوا فیها فحق علیه القول فد مرنا ها تد میرأ - سوره اسراء ،
آیه ۱۶ .

۲ - سورهٔ جمعه ، آیه ۲ - در این آیه تعلیم کتاب و
حکمت در زمینهٔ تلاوت آیات که منشأ ایمان است بیان شده ؛ آن
خداوندیکه برانگیخت در میان درس ناخواندگان پیغمبری از آنها
تا پیوسته آیات خدا را بر آنها تلاوت کند و بآنان کتاب و حکمت
را تعلیم دهد .

اسلام و مالکیت

عقل و بروز استعدادها و کمالات انسانی میباشد. در هر مرحله این استکمال اگر توقف پیش آید عوامل وانگیزه های متضاد چیره و مبادی انسانی محکوم و مقهور میگردد. برای آزادی از این محکومیت و ادامه تکامل چاره‌ای جز ایمان (پیوستگی) به کمال و قدرت نامحدود و مطلق نیست. اصل نخستین اعتقاد اسلامی و حقیقت دعوت بتوحید همین ایمان به قدرت و کمال مطلق است و فقط این عقیده میتواند منشأ تحول از خود اندیشی به کمال اندیشی و پیوستگی بان شود و از آثار آن ایمان بحق مالکیت و تصرف برای حق مطلق است؛ او است که در ذات انسان و موجودات تصرف بحق و پیوسته دارد و انسان در برابر او و خلق مسئول است؛ با این نظر منابع زمین و خیرات طبیعت برای گروه یا طبقه ای نیست؛ بشر با قدرت عقل و تدبیریکه دارد میتواند در آن تصرف کند و از آن بهره گیرد؛ هیچ کس حق ندارد جلو تصرف و بهره گیری دیگر را بگیرد یا بآنچه بوسیله تدبیر و عمل بدست آورده تجاوز نماید. آیات قرآنی با صراحت حق مالکیت مطلق، تصرف، تسخیر، جعل و وضع را برای خداوند، و حق بهره گیری (تصرف محدود) را برای همه خلق، اعلام نموده و «و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه»^۱ «الذی جعل

۱ - و سخر ساخته برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است (که) همه از اوست. آیه ۲۲ سوره الجاثیه، (این مضمون در آیات مکرر آمده).

اسلام و مالکیت

لکم الارض فراشاً^۱ و الارض وضعها للانام^۲ ...

پیوستگی بمبدء خیر و رحمت میتواند انسان را آنطور بالا
برد و آنچه آن فکر او را باز کند تا سراسر خلق را با همان نظر بنگرد
و از تکرار این نظر هر سرچشمه رحمت و احسان بخلق از قلب
میجوشد و از اعمال جاری می شود^۳

روی آوردن بحق و کمال مطلق گرچه از انگیزه های فطرت
و عقل مطلق و مجرد است ولی درك و جذب بآن برای عموم میسر
نیست؛ زیرا عقل شعاعی از نفس است و نفس چون پیوسته در
معرض هواها و رشته های جواذب مختلفه^۴ می باشد و خواها و ناخواها
محکوم علائق و عوامل مخالف^۵ ریشه آن پیوسته در نفوس محکومتر
و عمیق تر می شود، خواهی گردید، از این جهت باید دیگر
خواسته های فطری و نفسانی با انگیزه کمال جوئی هدایت شود
و توسعه و رشد یابد؛ از خواسته های بارز نفسانی، قدرت طلبی،
تأمین بقاء، وصول به لذات خالص و پایدار و محیط امن و

۱ - آن خداوندیکه زمین را برای شما بستر آسایش
گردانده . آیه ۱ - سوره بقره .

۲ - زمین را برای همه مردم فرو نهاده . آیه ۱۰ .
سوره الرحمن .

۳ - تکرار اسم «الرحمان و الرحیم» در سوره ها و آیات
قرآن و هنگام نماز و دستور آن با هر عمل برای اینگونه نتایج است.
زیرا تکرار الفاظ و کلمات موجب توجه مستمر به مفاد حقیقت و
گرایش بآن میشود و بتدریج در نفوس ریشه میگیرد و شاخه و برگ
میدهد، و میوه اعمال صالح از آن میروید؛ «مثل کلمة طيبة كشجرة
طيبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء...»

اسلام و مالکیت

سلامت است . انگیزه جمع و ذخیره ثروت نا محدود و تحکیم بناهای بیش از عمر طبیعی انسان که صدها سال پایدار بماند و کوشش برای رسیدن بقدرتهای پر مسئولیت اعتباری و بی ثبات ، همه برای تأمین قدرت و بقاء و لذات و از ممیزات نفوس بشری میباشد . آیا این سائقهای نیرومند بشری بیهوده است ، یا این خواستها و آرزوهای ریشه دار و پردامنه در روی طبیعت گریزان و در میان دیوارهای ماده انجام میگیرد ؟ مگر این نیست که هر مطلوب و معشوقی پس از وصول نمی باید بلکه منفور می شود ؟ لذات حسی خالص و مستمر را فقط در زندگانی حیوانات میتوان یافت و زندگی حیوانی گذرگاه بشر است که به بازگشت بآن بهیچ وجه راضی نیست و نسبت و نام و صفات آن حیوانات را به خود ناسزا و توهین میداند و خود را آماده می بیند که برای هر آرزو و لذات برتر و نسیه و مجهول از لذات محسوس نقد چشم بپوشد بلکه هستی خود را در راه وصول بآن گرچه پس از زمانهای دراز باشد قربانی نماید . اگر این خصوصیات و صفات و انگیزه های بشری را بیهوده پنداریم ، اصول علیت و تناسب و قیاس که مایه های اصلی تحقیق و کشف اسرار و رموز خلقت است بی پایه می شود .

بر اساس این انگیزه های فطری و خواستهای نفسانی اصل دوم اعتقادی اسلام مستقر می شود . اسلام با ایجاد ایمان و عقیده با آخرت و معاد (زندگی برتر و برگشت بحیات باقی و انسانی) و با بیان ادله و شواهد نفسانی و طبیعی میکوشد تا جلو چشم انداز بشر را باز کند و او را برای زندگی برتر و وسیعتر آماده گرداند . با این دید زندگی طبیعی و مادی موطن ابدی انسان نیست ؛ گهواره زمین مهد رشد و تربیت قوای انسانی است تا چون

اسلام و مالکیت

بر پایه ملکات و مکتسبات خود پیا-واست از آن برکنار می‌شود از این نظر سیاره زمین، مرکب مسافران و مهمانسرای واردین است؛ تا از سفره گسترده و حیوان نعمتهای مادی و معنوی آن هر کس فراخور استعداد و عمل و برای سر منزل برتر بهره گیرد شکر این همه نعمت شناسائی صاحبخانه و اجرا و مقصود و نظامنامه اوست تا بر طبق این نظامنامه هر کس بحسب قدرت بتولید و تصرف در سرمایه‌های طبیعت پردازد و باندازه احتیاج و بعدل مصرف نماید. با این وسعت نظر ثروت‌های مادی و تولید و توزیع ناشی از آن، تارها و بند‌های تحدید و توقیف سرمایه‌های انسانی و عقل و فکر نمیباشد بلکه وسیله و نردبان عبور و عروج است. این تغییر تصویر و توجه از آرزوهای محدود اختلاف‌انگیز بسوی آرمانهای عالی انسانی است که میتواند توحید نسبی در هدف و کوشش پدید آورد تا رهروان کمک‌کار هم شوند و با هم زاد و توشه برگیرند و دست و پای یکدیگر را باز گذارند و ناشناسائی‌ها و اختلاف‌ها را به آشنائی و وحشت‌ها را به انس و جنگ‌ها را بصلح تبدیل نمایند با این تغییر جهت می‌شود که تعاون در بقاء که از خواسته‌های انسانیست جای تنازع در بقا را که از موارد حیوانات و جنگل است پر کند و مال که وسیله است با هدف اشتباه نشود و جای آن را نگیرد. تصور چنین اجتماعیکه بر پایه ایمان و عواطف انسانی افراد بنا شود، برای مردمیکه در محیط اقتصاد قرن تحولات صنعتی چشم گشوده اند مشکل است؛ اینها در میان حکومت قاهر و سایل تولید و عوامل مادی، خود باخته و متحیر شده‌اند؛ از این روارزش‌های انسانی و تقاضاهای واقعی بشری را فراموش کرده و همه شؤون حیات را از دریچه اقتصاد و جنگ

اسلام و مالکیت

طبقات مینگرند ، و آنقدر قدرت مال را بالا برده که انسان را آلت بی اراده ساخته و در برابر ابزار و صنایع تولید بحده واداشته اند؛ وقتیکه تصور چنین اجتماع یا شبیه آن در ذهن این مردم مشکل باشد تحقق آن مشکلتر است . با آنکه در گذشته و کنار دنیای امروز ، آنجاهاست که دست قدرت طلبان اخلاک بکار نیافتاده و عر بده آنها کمتر بگوش میرسد. صلح و صفا و تعاون نسبی مشهود است . مگر پیش از آنکه در تاریخ نوین بشر دولت پدید آید تعاون و محبت در میان جوامع کوچک حاکم نبوده و در محیط کوچک خانواده سالم مگر عواطف و محبت حکومت نمیکند ؛ اگر در همین محیط خانواده و در میان پدر و فرزند و همسر . غریزه مال اندوزی که نتیجه آن دروغ و خیانت و آلت ساختن است جای محبت و عواطف را بگیرد آیا با مقررات و نظریهها میتوان محیط سلامت و صفا ایجاد کرد . مگر اجتماع بشری افزایش یافته محیط خانواده نیست ؟ اجتماعات کوچک و بزرگی که بسرپرستی و تربیت پیمبران عالیقدر و مردان حق و صدق تشکیل شده خود نمونههایی است که مبشر امکان تحقق جوامع سالم و معنوی میباشد و از همه بارزتر اجتماع صدر اول اسلام است . تا آنگاه که پرتو ایمان افکار را روشن میداشت و خلافت اسلامی تبدیل بسطعنت مطلقه نشده بود . پس از آنهم ستمکاری و تجاوز بحقوق و حدود متمرکز در اطراف قدرتهای مطلقه و خودسر بود که اسلام را سپر قدرت و تجاوز خود ساخته بودند و در زیر این سپر حدود و احکام اصولی اسلام رازیر پانمیگذاشتند . از حدود مراکز قدرت و اعمال آنان که بگذریم و عامه مردم مسلمان را در نظر گیریم و با اجتماعات دیگر مقایسه کنیم مینگریم

اسلام و مالکیت

که تجاوز و تعدی و سلب حقوق در میان مسلمانان کمتر از دیگر مردم دنیا بچشم میآید. در قرون طولانی که از اول اسلام تا ظهور استعمار و غربزدگی گذشته در سرزمینهای اسلامی نه ملکداری مالکین مانند ملکداران کشورهای دیگر بوده و نه سرمایه‌داری سرمایه‌داران؛ ملکداران مسلمان هیچوقت مانند ملکداران (فتوئدالها) مغرب‌زمین و دیگر کشورها مالک مطلق زمین و زارع نبودند و آنها را دستجمعی اخراج یا کشتار نمیکردند و خود قانونگذار و متولی و قاضی و مجری نبودند و همیشه کم و بیش اطمینان و احکام حقوقی اسلام بر آنها حاکم بوده و همچنین بر حسب اصول و احکام اسلامی سرمایه‌داران مسلمان افسارگسیخته نبودند و علنی و بی‌پرده نمیتوانستند در باخواری و احتکار نمایند و کارگر و دهقان را منسوب الاختیار گردانند، بلکه بعکس بیشتر مالکین و سرمایه‌داران مسلمان منشأ خیرات و خدمات بزرگی بودند. تأسیسات خیریه و بهداری و موقوفات و ساختن راهها و پلها و سراها و کمکهای بیدریغ و دستگیری بینوایان در زمان حیات و بعد از مرگ از کارهای عادی و معمولی ثروتمندان مسلمان بوده. در کشورهای اسلامی پیش از جنگهای صلیبی و ظهور صنعت و استعمار غرب و نفوذ همه‌جانبه آن فاصله و تضاد طبقاتی آنچنانکه در اروپا پیش آمد و پیش بینی شده پیش نیامده؛ طبقه حاکم در کشورهای اسلامی عموماً نه از مالکین بزرگ و نه از سرمایه‌داران بمنهوم خاص بودند. این طبقه اکثراً متجاوزین و غارتگران بیت‌المال و مصرف‌کنندگان در راه حفظ قدرت خود بودند که با قدرت شمشیر مسلط شده بودند.

اسلام و مالکیت

اسلام اجتماع و اقتصاد مجزا و غیر عملی ندارد

چون اسلام ناظر بواقعیات قوا و استعدادهای بشری است، از این نظر همین انسان با ترکیب خاصی که دارد سازنده و پدیدآورنده اجتماع و اقتصاد و تاریخ میباشد، و این قوا و استعدادها چنان باهم پیوسته و ترکیب یافته که هر یک را جداگانه نمیتوان مورد نظر قرار داد و اثر آنها مجزا پنداشت؛ چنانکه هر فردی خود خواستههای مادی را با حفظ ارزشهای معنوی و انسانی میجوید و بعکس. از این جهت نظریات و قوانین اسلامی متکی بر فرضیات علمی و جدای از خواستههای انسانی نیست. اسلام که دعوت و اصول تربیتی و عملی برای بالابردن مقام انسانی در هر جهت است نمیتواند بیک جهت خاص نظر استقلال داشته باشد. اگر خلقت آدمی را در حد احتیاج و تأمین غذا و مسکن و تولید پنداریم و به وی چون آلتی برای تولید و توزیع بنگریم و یکسره محکوم مقدرات این حوائج و وسائلش بشناسیم آنوقت جا برای نظریه‌های فرضی درباره اقتصاد مستقل از انسان و بشر نهائی رسیدن آن باز می شود. همین بی توجهی و انحراف ذهنی است که از باب نظر قرن صنعت را بسوی تخیلات علمی غیر منطبق با واقعیات و کم‌ثمر واداشته. اگر این اصول فرع و ثمری داشته باشد چون موقت و موضعی و نسبی است مطلوب بشر امروز و آینده را در همه جا و برای مدت قابل ملاحظه‌ای نمی‌نمایاند و پیوسته بر تحیر و اختلاف می‌افزاید. اصول نظریات و قوانین جدا و مستقل از شعور وجدانی و دیگر خواستهها و آرمانهای انسانی جز برای عده یا طبقه خاص و در زمان محدود قابل درک و اجرا نیست.

اسلام و مالکیت

اسلام پیش از ارائه نقشه خود و پی ریزی آن ، زمینه فکری را مورد نظر قرار داده و آنرا آماده میکند و با تزکیه فکر از شرک و نفس از ذائل ، نفوس را به ایمان و تقوای آراید آنگاه نقشه همه جانبه (اصول و قوانین) را با همکاری مردان آماده و شایسته (اولیاء و صالحین) پیاده میکند و راه اجرا و عمل را مینماید ، عیبجو یا بخواست صاحبخانه توجه ندارد و زمینه فکر و نظر وی آشنا نیست یا گوشه‌ای از آن را از سطح پائین در نظر گرفته و ارتباط عمومی بناء از چشم پوشیده مانده (چنانکه روش عامه مردم است که بنظر محدود خود و بدون توجه بوضع زمین و احتیاج ساکنین و جهات عمومی از روی دلسوزی و عامیانه از خود نظرهائی در باره ساختمان ابراز میدارند که با منظور صاحب آن تطبیق ندارد و یا مربوط بوجهات و روابط عمومی آن نیست) .

اجتماع از افرادی تشکیل می‌شود که حقوق و قرارهای اجتماعی را بپذیرند و خود را متقابلاً مسؤول و ضامن آن بدانند ، هرچه ایمان بمسئولیت ریشه

ریشه‌های قوانین اسلامی

دارتر باشد پایه اجتماع محکمتر می‌شود و چون مجتمع خود موجود متحرک و متطور است باید مقصد و هدفی که بیکر زنده اجتماع بدان سوی می‌رود مشخص گردد و گرنه اجتماعیکه دارای مقصد و متطور نباشد قابلیت بقاء ندارد . براین اساس اجتماع پایه میگیرد و هدف و حدود و حقوق مشخص می‌شود ، و بر حسب حقوق مشخصه قوانین وضع و تشریح میگردد . استحکام قوانین و قدرت اجرایی آن وابسته به ایمان بهدف و مسئولیت

اسلام و مالکیت

معنوی و وجدانی افراد تشکیل دهنده اجتماع است. بنابراین شارع باید:

اولاً - مطلع بر هدف نهائی حیات فرد و اجتماع باشد تا در هر مرحله‌ای از تطور سیر و حرکت متوقف نشود و قوانین مطابق آن، قانع‌کننده خواسته‌های همه جانبه باشد. هدفیای محدود (در حدود تأمین استقلال ملی، روابط اقتصادی و مانند اینها) در همان حد خود محدود است، از آن پس اگر شعار محرکی شعورها را بر نیانگیزد و راه را باز نکند رکود حتمی است و اجتماع مانند آب را که عفونی و بلاخیز خواهد شد که پس از چندی در خلال زمین فرو می‌نشیند تا به هم نوع متحرک خود پیوندد یا در هوا تبخیر می‌شود.

ثانیاً - شارع باید به رموز نفسیات بشر و خواسته‌ها و ارزش‌های آن احاطه داشته باشد تا اصول و قوانین جامع باشد؛ زیرا منشأ قوانین حقوق است و حقوق روابط محدود نفسیات با افراد و موجودات می‌باشد. اگر قانون‌نگزار بشر را از یک زاویه بنگرد و با این نظر وضع قانون کند علاوه بر اینکه حق انسانیت را نادیده گرفته، در قالب قانون مسیر انسانی را منحرف کرده این انحراف در آغاز می‌تواند سراسری را آب بنمایاند ولی نهایت آن گمراهی و هلاکت است.

ثالثاً - شارع باید وارسته از تأثرات محیط و طبقه و هوای نفسانی باشد تا قانون به مصلحت همه تشریح گردد. و همه را در بر گیرد و با هم پیوندد.

رابعاً - باید افراد و طبقات اجتماع به قانون و مقام مقنن ایمان داشته باشند تا لا اقل اصول قانون، خود قدرت اجرایی داشته باشد و اکثر خلق خود را مسؤول به عمل و اجراء آن بدانند.

اسلام و مالکیت

نقایص

قوانین عرفی

مقتنین عادی هر قدر مقتدر باشند و قوانین عرفی هر چه دقیق و بظاهر کامل باشد فاقد این شرائط و مزایا هستند . يك

فرد عادی بفرض آنکه بر موز نفسیات و عوامل و انعکاسات و حقوق ناشی از آن آشنا باشد ، از این فرد تحدید و تنظیم حقوق بصورت قانون کار اعجازی است زیرا در تشریح علاوه بر لزوم احاطه کامل بر اوضاع و خلال نفسانی و غرائز پیچیده بشری و خواص و آثار و حدود آنها ، وارستگی از هواها و عقده‌ها و تمایلات و کینه‌ها و مؤثرات شعوری و لاشعوری لازم است و این شرائط در بشر عادی فراهم و جمع نمی‌شود . بشر عادی هر قدر صلاح اندیش باشد نمیتواند از تأثیر عوامل نفسانی و محیط آزاد باشد؛ چگونه میتواند آزاد باشد؟ با آنکه احتیاجات و عادات و تجربیات گذشته و حال است که با دریافتهای و ملکات و عقده‌ها در می‌آمیزد و بصورت عادات و روابط اجتماعی و سپس قانون در می‌آید . زیانها و نواقص عمومی قوانین عرفی را با بیان چند نمونه شاید بتوان برای کسانی که از وقتی چشم باز کرده گرفتار اغلال این قوانین شده اند و جز وضع موجود را نمی بینند و باور ندارند، نمایاند و باوراند:

۱ - اساس این قوانین عادات و تجربه و کشف حدود و روابط راجع بموضوعات مختلف زندگانی اجتماعی است ؛ کشف روابط اجتماعی مانند کشف خواص طبیعی واقعی و ثابت نیست از این رو قوانین عرفی واقعی و ثابت ، همیشه بسود همه نمیتواند باشد .

۲ - قوانین عرفی بر پایه تجربیات از وضع محدود اجتماعی

اسلام و مالکیت

و اقتصادی گذشته و حال است و نمیتواند ناظر به آینده متغیر باشد، از این جهت در معرض تغییر و تبدیل میباشد؛ با آنکه تشریح قانون پس از آشنائی منتفعین و اجراء برای ایجاد ثبات و پیوستگی طبقات و ثبات نسبی است.

۳ - قوانین عرفی چون اصلا و فرعاً در معرض تغییر و تجدید نظر است منشأ طبقه اصیل و ممتاز و فوق اجتماع، میگردد که پایه حکومت استبداد در صورت قانون می شوند و زنجیرهایی از قانون میسازند که پاره کردن این زنجیرها و بندهایی مشکل و گران تمام می شود.

۴ - قوانین بشری قهراً آمیخته با عقده ها و تمایلات میباشد و عموماً ظلم را بظلم و شر را بشردیگر بر میگرداند، اگر بسود طبقه ای باشد خواه و ناخواه بزبان گروه ها و طبقات دیگر خواهد بود.

۵ - اینگونه قوانین چون ناظر بر قوا و غرائز بشری و بر پایه تعدیل و هم آهنگی نفسیات نیست از این جهت در میان قوانین قوا و ارزش های انسانی پیوسته ناهم آهنگی و اختلاف است و افراد اجتماع عموماً سنگینی و تحمیلی بودن آن را احساس مینمایند و همینکه مجالی یافتند از تحمل آن شانه خالی کرده خود را آزاد میکنند.

۶ - این قوانین چون پیوسته با ایمان عقلی و مسؤولیت وجدانی نیست ضمانت اجرائی معنوی ندارد و در هر مورد که با منافع و خواستهای افراد و طبقات ناسازگار باشد قانون بیچاره است، از این جهت بموازات توسعه قوانین و آئین نامه ها مقررات قدرت اجرائی بسط مییابد و برای مقررات قدرت اجرائی و

اسلام و مالکیت

آئین نامه‌ها قدرت‌های اجرائی دیگر و بازرس‌های قضائی همی تأسیس می‌شود و همچنین ... چون مجریان هم مسؤولیت وجدانی ندارند چه بسا با اندک تطمیع یا تهدیدی قانون را نقض و برایش قانونگذاران می‌خندند. مشکل و گرفتاری مهمتر این است که قدرت اجرائی خود يك طبقه خاصی را تشکیل می‌دهند که با ترکیب آن با طبقه مقننه منشأ بلاها و ستمها و نابسامانی‌هایی می‌شوند.

نواقص قوانین عرفی و زیانهای نفسانی و اجتماعی آن بیش از آنست که بتوان بررسی نمود؛ بیش از زیانهای وارده به بشریت، منافع فوت شده است که با هیچ تقدیری نمیتوان احصاء نمود. مردمیکه سطح و نمای ظاهر تمدنها و جوامع بشری را مینگرند می‌پندارند که فقط همین قوانین عرفی بشری که محصول تجربیات و عادات و تقلید است روابط افراد و طبقات را بصورت اجتماع و تمدن پیا داشته؛ با آنکه با تعمق و نظر دقیق مشهود است که روابط حسنه میان افراد و ثمرات مفید جوامع يك قسم نتیجه اخلاق و مسؤولیتهای وجدانی است. قسم دیگر از آثار اصول و قوانینی است که مافوق افکار و تخیلات بشری میباشد و پایه‌های اصیل تمدن بر این نوع الهامات مستقر شده و در هر اجتماعی که این پایه‌ها فروریزد قوانین عرفی از هم گسیخته و بنای اجتماع منهدم می‌شود. دانشمندان و محققین اجتماعی که مقلدین، آنها را واضع و مبتکر می‌شناسند خود باین حقیقت معترفند.^۱

۱ - ژان ژاک روسو، میگوید: عظمت دروغین یا عناوین

ظاهری ممکنست مردم را فریب داده رابطه موقتی بین آنها ایجاد نماید لکن فقط عقل و حکمت میتواند این رابطه را برقرار

اسلام و مالکیت

چون قوانین جز تنظیم و تحدید روابط بشر در شؤون مختلف بایکدیگر نیست و چون منشأ این روابط قوا و غرائز انسانی است و اصول این قوا و ممیزات انسانی ثابت است اصول قوانینی که روابط و انعکاسات آنها را تحدید و تنظیم مینماید باید ثابت و غیر متغیر باشد؛ چنانکه خواص طبیعی موجودات طبیعی و حدود و میدان عمل غرائز حیوانی و آثار آنها منظم و محدود است. انسان هم که جزئی از این جهان و پدیده‌ای ناشی از آن میباشد آثار قوا و غرائزش در میدان عمل و روابط با دیگران باید محدود و محدودی باشد؛ این قسط قدرت آزادی و اختیار است که حد و قیدی نمیشناسد و زندگی بشری را آشفته و نابسامان میگرداند. نتیجه اینکه: روابط واقعی و ثابت و عادلانه‌ای در میان مجتمع بشری باید باشد که کشف اصول این روابط برای بشری که در هر مقام و مرتبه خواه و ناخواه محکوم محیط و عوامل نفسانی است میسر نیست. بنابراین یا باید باین آشفتگی و نابسامانی و تیرگی

نگاهدارد؛ قوانین یهود که هنوز باقیست و شریعت فرزند اسماعیل (مقصود پیامبر اسلام است) که از ده قرن پیش بر تمام مردم حکم فرماست هنوز هم از عظمت مردان بزرگی که آن را تدوین نموده‌اند حکایت میکند. اصول قوانین محکم و متین اروپا يك قسمت از رم قدیم گرفته شده. رم بعد از قرن سوم میلادی که از عزلت بیرون آمد و قوانین سابق آن با شرایط آسمانی خاورمیانه در آمیخت شکفته گردیده اروپا تمدن خود را بر همین اصول پایه گذاری کرد. آنگاه از طریق اسپانیا و خاورمیانه اصول تشریحی اسلام و کتب اسلامی را نیز بسوی خود برد و تحول دیگری در اصول مدنی و اجتماعی خود پدید آورد.

اسلام و مالکیت

که در روابط بشریست تن در دهیم و اذعان نمائیم که بشر با کمال عقل و اختیار و در میان عالمیکه جزء و کل آن مقهور و محکوم روابط حکیمانه و انتظام میباشند، باید بی سامان و گمراه باشد و عقل و اختیار را فقط وسیله و موجب بدبختی و گمراهی بدانیم؛ یا باید متقدم و تسلیم شویم باینکه همان قدرت لایزال که سراسر موجودات طبیعی و غریزی را در صراط مستقیم و منظم برآه انداخته و سامان بخشیده برای انسان هم او خود قوانین و نظاماتی وضع کرده و باید بکشف آن هدایت کند. الهام و هدایت بکشف این اصول و قوانین جز از طریق بشری متصور نیست. اولین خصوصیت بشریکه قابل و مستعد چنین درک یا کشف و الهامی باشد این است که باید عقل و ضمیر وی از بندها و دخالتها و تیرگیهای عوامل نفسانی و تأثرات محیط رسته و برتر و پاک باشد و جز حق و خیر و مصلحت هیچ عامل و مؤثری بر ضمیرشان حاکم نباشد. احتیاج بشر بچنین قوانین و وجود اینگونه اشخاص کمتر از احتیاج چشم به مژه و ابرو برای تعدیل فشار نوریکه از بالا و پیش از طاقت به پرده چشم هجوم میآورد نیست. مگر دردورنج موجود یا غیر موجودی هست که وسیله درمان آن در خلقت سراسر حکمت نباشد؟ جستجوی دائم برای یافتن درمان دردها و بیماریهای نو ظهور دلیل تشخیص همین حقیقت است.

با این قدرت خلاقه بی پایان عالم و تنوعیکه در موجودات بخصوص در استعدادهای مختلف فکری و عملی که برای درک و انجام کمترین احتیاجات بشری مشهود است پدید آمدن چنین شخصیتها نه بعید است و نه غیر ضروری. این اشخاص چون با صفات و امتیازات خاصی که دارند نماینده و زبان حقند و خیر

اسلام و مالکیت

از قانون و مشیت ازلی میدهند، بنام رسول و نبی خوانده میشوند^۱.

پیغمبران مشکل بشریت را در خلال کیفیت روابط اجتماعی و اقتصادی جستجو نمیکنند و در آغاز دعوت خود، اصول و برنامه‌هایی از این قبیل اعلام نمی‌نمایند. اینها در پرتو الهام و وحی نخست به وضع پیچیده نفوس بشر و مشکل درونی او مینگرند. در واقع هم اولین مشکل بشری فقد اصول و قوانین اجتماعی و اقتصادی نیست؛ هر چه قوانین ناظر بحق و عدل باشد اگر با ایمان بحق و مسؤولیت وجدانی پیوند نداشته باشد نه افراد را چنانکه باید بهم می‌پیوندد تا بصورت اجتماع مرتبط و محکم درآورد و نه ضمانت اجرایی کامل دارد. ایمان بحق و قانون ناشی از آن رابطه و عامل بهم پیوستگی معنوی اجتماع و ضامن اجراء و مراقب قانون است که باید پیش از هر تشریح و ارائه هر گونه قوانین و اصولی این ایمان در فکر و قلب بشر بحرکت درآید و نیرو بخشد.

پیش از حل مشکل ایمان بقانون

بشر مشکلات نفسانی دیگری دارد :

کوتاهی عقل برای درک حق مطلق و ناتوانی در برابر عوامل طبیعت و احتیاجات گوناگون و پیوسته مقهور و محکوم قدرتهای بشری

۱ - علماء و محققین اسلام با ادله متقن لزوم نبوت نوعی و شرائط و اوصاف نفسی و خلقی پیغمبران بخصوص ملکه و خلق عصمت را در کتابهای فلسفی و کلامی خود بتفصیل بیان و اثبات نمودند. در اینجا فقط بتناسب بحث قانون و از این دریچه بلزوم پدید آمدن چنین شخصیتها و اوصاف و شرائط نفسانی آنها اشاره

شده.

اسلام و مالکیت

وقوانین ناشی از آن بودن همه این عوامل و علل دیگر، استقلال و شخصیت معنوی انسانها را سلب مینماید و این مشکل پیچیده و مهم را در نفوس بشر ایجاد کرده که در عین بندگی و خود باختگی خود را مستقل و آزاد میندازند. علاج این بیماری و چاره این مشکل از عهده چاره جوئیها و علاجهای بشری خارج است. پیغمبران از طریق وحی و الهام نخست بعلاج این بیماری و گشودن این عقده‌های بهم پیوسته و پیچیده باطنی میپردازند، دعوت بتوحید و دمیدن روح ایمان بحق مطلق برای آزاد کردن بشر از بندهای بندگی غیر حق و گشودن عقده‌های محکومیت و ذلت زدگی انسانها بوده است. از این راه بعلاج نفوس و زنده کردن استقلال پایمال شده پرداختند و تا آنجا که استعدادها و شرائط اجازه میداد موفق شدند. پس از این علاج و تحول فکری و نفسانی و بیدار شدن روح رحمت و خیر و عدل و احسان، شریعت و قوانین ناشی از این منابع و اصول را بمقتضای زمان و محیط محدود بیان کردند و پایه‌های پیشرفت و ریشه دار شدن ایمان بحق و خیر مطلق، شعاع شرایع و اصول آن توسعه یافت و در شریعت اسلام کامل گردید.

این طریقه علاج و راه و روش همه پیغمبران بوده که اسلام آن را تکمیل کرده. این طریقه پیغمبران و آثار آن در گذشته و حال بر کسی پوشیده نیست. اکنون خلاصه‌ای از طریقه اسلام در تشریح و مبادی و مقدمات و امتیازات آن :

۱- اسلام از طریق توجیه عقل بسوی حق مطلق و تحکیم ایمان بتوحید بچاره عقب رفتگی عقل و وا خوردگی نفس و عقده‌ها و پیچیدگیهای درونی پرداخته، با آنکه اصول و قوانین بشری را در حریم داخله نفوس راهی نیست و توجهی بآن ندارند بلکه

اسلام و مالکیت

سیطره و فشار قوانین خشک و تمبیدی بشری هر چه بیشتر عقل را بعبق می برد و بر عقدها میافزاید .

۲ - اسلام بشر را از بندگی بشر و قوانین ساخته بشری آزاد میکند و او را تسلیم خمی او ند که حق و خیر مطلق است مینماید (همین معنای اسلام است) . ولی قوانین بشری ، چون از عرف و عادت گرفته شده و عرف و عادات همیشه در محور منافع و حاکمیت طبقه خاصی میباشد بیشتر به بند میکشند .

۳ - اسلام با تعالیم عقلی و عملی خود احساس و توجه بحق و خیر و تشخیص حسن و قبح بالنتیجه ررک روح قانون را در عامه نفوس بیدار و فعال میسازد ؛ ولی قوانین ناشی از عادات و منافع طبقات برای اینکه توده مردم یکسره تن در دهند فکر و درک را بگیرند یا بآن توجه ندارند .

۴ - اسلام با انواع تعالیم مخصوص بنخود ارزش انسانی را بالا می برد و حاکمیت و استقلال شخصی را در مقابل با آمال هوس انگیز و علاقه های بمال تحکیم میکند تا در واقع انسان حاکم بر خود و مالک مال شود نه مملوک آن باشد . از این نظر در حقیقت منشأ زیانهای فردی و اجتماعی ، مالکیت خصوصی نیست مشکل این است که بشر مملوک و محکوم علاقهها و جواذب مال

۱ - مارکس با نبوغ خاص خود گویا کاملاً متوجه بوده که با نظریات علمی و قوانین اقتصادی و اجتماعی مطروحه خود و دیگران نه عدالت مطلوب برقرار می شود و نه طبقات محو میگردند از این رو خود را از مسئولیت این وعده رها نده و آنرا بعهده جبر تاریخ احاله کرده ؛ ولی پیشرفت وسائل تولید طبقات دیگری بمیان آورد . و از آن زمان قدمی بسوی محو کامل طبقات نزدیک نشده اند !

اسلام و مالکیت

باشد تا آنجا که اندیشه مال اندوزی عقل و فکر و عواطف را با استخدام خود گیرد و بارشته‌های رنگارنگ علاقه‌ها وی را به رسم و بگرداند و بهر اقدامی وادارد. بعکس اگر انسان بحق مالک باشد نه ممنوع، عقل مصلحت اندیش و عاقبت بین شخص تا آنجا که به خیر و صلاح خود و دیگران باشد علاقه به مالکیت و تصرف را مشروع میداند. این مطلب بکلی مورد غفلت مصلحین و چاره جویان مشکلات اقتصادی است؛ چنانکه در طرح اصول و وضع قوانین خود هیچ بآن توجه ندارند و از آن دریچه‌ایکه مینگرند نمیتوانند هم باین حقیقت نفسانی توجه داشته باشند.

۵- مهمترین نتیجه تعالیم و تربیتهای اسلامی، مصونیت ایمانی فرد و ضمانت و مسؤولیت آن نسبت به جماعت و قانون و اجراء آنست. باین علایم و مفاهیم و مبادی تشریحی، احکام و قوانین اسلامی بصورت پیوندها و قراردادهای محکمی درمیآید که پیوسته بایمان و عقیده میباشد.

علاوه بر آنچه گفته شد شریعت کامل و قوانین ناشی از آن، از نظر نفس قوانین، خصوصیات و شرائطی باید داشته باشد از جمله اینکه:

اولا - مبادی و اصولی را باید تأسیس کند که ثابت و کلی و مورد پذیرش عامه باشد تا شکلی را که اصول تربیتی و روابط و قراردادهای عمومی با اجتماع داده حفظ کند و برطبق آن اصول فروع قانونی استنباط و تعیین گردد.

ثانیا - فروع ناشی از آن مبادی و اصول مسلمه باید بر اوضاع و حوادث واقع قابلیت تطبیق داشته باشد.

ثالثا - احکام اصلی و فرعی دارای خاصیت حیاتی یعنی

اسلام و مالکیت

دارای اثر حرکت و تکامل باشد تا هر چه بیشتر بسوی نمونه‌های عالی‌تر پیش ببرد.

رابعاً - همراه احکام و قوانین اصلی مؤیدات قانونی و وعده و وعید باشد تا قانون و اجراء صحیح آن را صیانت و از نقض و انحراف و تأویل حفظ کند. (این خصوصیت علاوه بر ایمان با اصول و مسؤولیت قلبی آنست).

آیا جز اسلام میتوان شریعتی رایافت که اصول و احکام اجتماعی و اقتصادی را با هدفهای عالی انسانی و نفسیات و غرائز بشری این چنین پیوند داده و پیش از آن و پس از آن مشکلات روحی را چاره کرده باشد ؟

اسلام پس از سه مرحله عقده‌گشائی از عقل و نفس بشر و تحکیم مبانی ایمان به هدفها و ارزش انسانی و بیان مقاصد کلی و فطری شریعت و اصول تشریحی، بر طبق نصوص کتاب و سنت و تشخیص عقله مؤید با ایمان راه اجتهاد را برای شکفته شدن فکر در راه استنباط و تطبیق باز کرده. آنگاه اجراء احکام را با استناد به مسؤولیت و قرارهای ایمانی و امید بصواب و ترس از عقاب و در آخرین مرحله با احکام جزائی تضمین کرده است. این وضع و طریقه را با تدبیر در آیات قرآن که سرچشمه دین و سند متقن و اصیل شریعت است و کیفیت نزول و نظم آیات باید دریافت؛ یا این ترتیب که نخست با بیان ودلائل فطری مخصوص بخود، انسان را از پیوستن بهره‌وجود محدود و تعلق بآن و تمکین از آن که موجب توقف و تحیر عقل است آزاد می‌نماید و راه ایمان بخدا و عدل و حکمت و حق مطلق، و آخرت «نهایت و غایات انسانی» باز میگرداند. آنگاه کلیات عقلی و فطری را که عم ریشه و منشأ

اسلام و مالکیت

احکام است و هم مجموعه احکام و قوانین بر آری صیانت و تأیید و تحکیم آنها میباشد، بیان میکند مانند: اصول ایمان، تقوا، بر، عدل، قسط (عدل علمی)، عمل صالح و احسان (یک قسمت مهم آیات قرآنی دعوت باین اصول و بیان آثار و نتایج و تأثیر آنها در شئون معنوی و مادی میباشد). بعد از بیان این نوع اصول کلی عقلی و فطری و تمکین آنها در عقول چنانکه باید نظارت بر همه احکام و قوانین و اعمال داشته باشند، احکام و مبادی شریعت را در هر باب بصورت مطلق و مجمل و بدون شرح و تفصیل (جز در موارد محدودی مانند احکام ارث) بیان نموده، این احکام و مبادی آن با انضمام به مصرحات سنت صحیح و اصول مستنبط از آن راه اجتهاد را بروی عقل هدایت شده و مؤید به ایمان باز گذارده؛ علاوه بر اینها از نظر فقه اسلام، مصالح مرسله و عرف و عادات حسنه که مخالف با اصول و نصوص نباشد حجت است.

بر اساس این اصول و مبادی و نصوص و عرفیات مستحسن و منطبق، و اصالت و حاکمیت عقل و از مجموع این منابع، فقه اسلامی چنان عمق و وسعت یافته که مانند دریای ژرفی درآمده که غواصی در اعماق آن برای هر کس میسر نیست (مگر کسانی که به شرایط خاص روحی و تعمق فکری مجهز باشند). با اتصال عقل دراک باین منابع و اجتهاد زنده (بخصوص بحسب نظر امامیه که پیروی از مرده را جائز نمی دانند و معتقدند که مجتهد باید زنده و ناظر بحوادث و مشکلات روز افزون و وقایع روز باشد) فقه اسلامی پیوسته رو به طور و تکامل بوده و باید باشد؛ چنانکه هیچ اصول تشریحی و فروع و احکام ناشی از آن را نمیتوان یافت

اسلام و مالکیت

که در زمانها و شرائط و سرزمینهای مختلف و در میان اقوام و ملیکه از جهت فکر و اخلاق اختلافات وسیع داشته اند چنان تطبیق شده یا اوضاع و احوال را با احکام و قوانین خود منطبق کرده باشد تا آنجا که مردم هر زمان و در هر حال و هر مکان آنرا از خود بدانند و بفروع و اصول آن چنان معتقد باشند که با جان و دل، همه اجزاء و جزئیات آنرا انجام دهند و از حریم آن دفاع کنند.

منشأ افزایش و پیدایش نظریات و اصول متجدده در قرون متوالی و اختلافات فقها در مسائل نوخواسته، همین منابع سرشار است، و همین شاهد متطور بودن فقه اسلامی است. جمود و رکودیکه در ظاهر فقه اسلامی دیده می شود و گاهی آنرا ناقص و ناجور مینمایانند معلول جمود عمومی است که در قرون اخیر برای افکار همه مسلمانان و جامعه اسلامی پیش آمده چنانکه منابع فقه اسلامی را مانند دیگر منابع عقلی و طبیعی را کد گذارده، و چه بسا موجب انحراف در تطبیق (مانند دیگر انحرافهای زیان بخش فکری و بهره گیری از منابع طبیعی) گردیده اند.

۱- در فقه اسلامی مسائلی را میتوان یافت که مدتها مورد اتفاق همه یا اکثر فقها بوده و پس از آن یکباره از آن نظر عدول کرده اند. جز در مسائل اجتماعی (بنا بر عقیده اکثریت) در مسائل فرعی اجتهادی مجتهد بر حسب اجتهاد خود میتواند فتاوی دیگران را رد یا قبول نماید، بخصوص که اکثر علمای اسلام، احکام را تابع مصالح و مفاسد واقعی میدانند (جز اشاعره) بنا بر این اگر برای مجتهد مصلحتی تشخیص داده شود میتواند نظر دهد هر چند مخالف با نظر معاصرین یا گذشتگان باشد.

پایه‌های اقتصادی اسلام وریشه‌های احکام آن

گفته شد که اسلام نخست مبادی و هدفهای کلی را درباره روابط عمومی و خصوصی اجتماع و افراد ، باغایات و نتایج نهائی این روابط بیان کرده. آنگاه اصول و احکام را بر اساس این هدفها و مبادی تشریح نموده. احکام و فروع منشعب از این مبادی و اصول بر حسب روابط و هدفهای معنوی و مادی و فردی و اجتماعی مختلف می‌شود. آنچه در اینجا مورد نظر میباشد همان اصول مالکیت و روابط اقتصادی ناشی از آنست. از آیات قرآنی و سنت صحیح این اصل مسلم و مورد استناد است که :

مالکیت نسبی و محدود میباشد ، چون معنای مالکیت اختیار و قدرت در تصرف است و قدرت و اختیار انسانی محدود است نمیتواند خود را مالک مطلق و متصرف تام اختیار بداند . این قدرت مطلق و تصرف کامل و نافذ فقط برای خداوندیست که انسان همه موجودات را آفریده و پیوسته آنها را در تصرف خود دارد. بنابراین مالکیت انسان در حد اراده حکیمانه او و عقل و اختیار و آزادیست که بانسان عطاء کرده : قل اللهم مالک الملك

اسلام و مالکیت

تَوْتِي الْمَلِكُ مِنْ تَشَاعُورٍ تَنْزِعِ الْمَلِكُ مِنْ تَشَاءٍ . (آل عمران آیه ۲۶) .
ولم یکن له شریک فی الملک (اسراء - ۱۱۱)^۱

اینگونه آیات شخص موحد را دائماً متوجه وهشیار باین حقیقت مینماید که جهانیکه خود جزئی از آنست پیوسته در تصرف قدرت قاهر است که مالک بحق اوست . آیات دیگری در قرآن کریم صریح است باینکه زمین و منابع آن از آن خداوند است و اوست که آن را مسخر انسان ساخته و انسان در این تصرفات جانشین (خلیفه) پروردگار است :

« وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ . الرَّحْمَانُ ، وَجَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فَرَاشًا - يَوْمَ يُنْفَخُ ، وَ السَّخَرُ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ - حِجِّ آ ، ۶۴ ، ۲ .
« ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ - يُونُسَ ، آ ۱۴ ، وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ - فَاطِرُ ، آ ۳۹ ، ۳ . مضمون این آیات و مانند آن بیان جاینشینی (خلافت) انسان در زمین است تا این جاینشین دستور و اراده صاحبجای را انجام دهد
« وَانْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ - حَدِيدِ ، آ ۷ ، ۷۰ . و

۱- بگو ، خداوند ، تو مالک ملک (ملک بضم) قدرت و سلطه بر شیئی یا چیزیکه مورد تصرف و سلطه است (این ملک را بهر که خواهی (مطابق حکمت خود) میدهی و از هر که خواهی میستانی . در این تصرف مالکانه هیچگونه شریکی برای او نیست .

۲- و زمین را برای همه مردم وضع کرد (فرود آورد و در دسترس قرار داد) زمین را برای شما گسترده و آماده گرداند . آنچه در زمین است مسخر شما گرداند .

۳- سپس شما را خلیفه های در زمین گردانیدیم . اوست کسیکه شما را خلیفه گان زمین گرداند .

اسلام و مالکیت

آتوهم من مال الله الذی آتاکم - نور . آ ، ۳۳ ، و و امددناهم
باموال و بنین . اسراء ، آ ، ۶ ، و و یمددکم باموال و بنین ، نوح ، آ ،
۱۲ ، و ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین ... مؤمنون ، آ ،
۵۵ ، و وترکتکم ما خولناکم وراء ظهورکم ، انعام ، آ ، ۹۴ .
این آیات صریح در این است که مالک مطلق فقط خداوند است ،
او است که این حق را در حد خلافت (جای نشینی از خود) با انسان
اتیان (هبه) ، امداد (نیروی ادامه زندگی) کرده و تحویل
(واگذاری تصرف مالکانه) ، نموده .

و نیز قرآن صریحاً ملک زمین را برای خداوند دانسته
و ارض الله واسعة - زمر ، آ ، ۱۰ ، و قدروها تأکل فی ارض الله -
اعراف ، آیه ۷۳ - هود ، آ ، ۶۴ .

بر طبق این اصل (مالکیت نسبی و محدود) که مستفاد از
نصوص قرآن است ، آدمی مالک مطلق و تام التصرف در زمین و
منابع آن و فرآورده های از آن نیست ، تا هر قدر و هر طور که
بخواهد در آن تصرف کند ؛ در واقع مال مال الله و انسان خلیفه الله
و بنده اوست ؛ بعبارت دیگر چون این خلافت برای همه است
فرد و کیل و نایب جمع میباشد و تصرفاتش باید در حد خیر و مصلحت

۱- اتفاق نمائید از آنچه شما را در آن خلیفه ساختیم .
بدهید با آنها از مالیکه خداوند بشمار داده . امداد کردیم آنها را به
مالها و فرزندان . امداد میکند خداوند شمارا به اموال و فرزندان .
آیا پندارند که ما آنها را بوسیله مال و فرزندان امداد میکنیم ...
آنچه تصرفش را در اختیار شما گذاردیم پشت سر گذاردادید .

۲- زمین خدا پهناور است . بگذارید آن (ناقه صالح) در

زمین خدا آزاد بچرد .

اسلام و مالکیت

عموم باشد . با این نظر مالکیت محدود ، مقید ، عاریتی و تفویضی است . مقابل این نظر مالکیت مطلق ، آزاد و ریشه-دار، وی قید و شرط میباشد که از آثار آن استحکام ریشه‌های آن در نفوس و هدف بلکه معبود واقع شدن آنست تا آنجا که گاهی مال و روابط اقتصادی، خالق و پدید آورنده همه شئون معنوی و اجتماعی بحساب می‌آید ؛ از این اصل اساسی ، این احکام اصولی دربارهٔ علاقه و روابط مالکیت سرچشمه میگیرند:

۱ - زمین و منابع طبیعی ملك خاص هیچ کس نیست (نه فرد و نه اجتماع) فقط سرپرست مسلمانان (امام ، ولی امر) بر حسب مصلحت عموم بر زمین و منابع آن نظارت دارد (اصل اباحه و عدم مالکیت خصوصی جز در موارد و با شرایط خاص).

۲ - افراد در حد تصرفات مفید و عمل مثمر دارای حق خاص و محدود در تصرف زمین و منابع طبیعی آن، و حق مالکیت در منتوجات و کالاها می‌شوند.

۳ - فقه اسلامی برای احراز مالکیت و اعمال مفیدیکه منشأ آنست تعریف و شرایط خاصی دارد .

۴ - منابع طبیعی (انفال و فیتی) نباید در تصرف و اختیار افراد و طبقهٔ خاصی قرار گیرد و کسی هم نمیتواند دیگران را با شرایط خاص از بهره برداری از آنها جلو گیری نماید .

۵ - پول و فلزاتیکه وسیلهٔ مبادلهٔ کالاها و تقدیر ارزش آنها میباشد نباید در دست افرادی متمرکز و گنجهینه شود تا باین وسیله قدرت یابند و منابع حیاتی و ضروری و وسائل زندگی در اختیار صاحبان قدرت قرار گیرد و وضع طبیعی و عادلانهٔ کار و توزیع مختل شود